

حق شناسی انگلیسیه

و این نیز از اوضاع پسندیده است و حق اینست که در امنیت و اطمینان مملکت
 و رعیت پروری و معدلت گستری و اعزاز و رعایت حال سپاهی
 لشکریان و رعایت حقوق ذوی الحقوق این فرقه در کل جهان طاق اند
 که در بعضی مواضع بناشان بجای و قریب و تدویر باشد بهتر از آنست که کمتر
 بدوی و مردانگی فغانها حراب شوند و شیرازة انساب و اخلاف جمعی کشید آن
 واحد گشته کرد و بجهت یک کس گناه کار جمعی غفیر زاویه نشین گنج نستی و
 ره کرامی ملک عدم شوند کونین آدمی و دعوت حضرت باری و منظر اساس
 قدرت کرد کاری است تخریب بنای یزدانی و انهدام بنیاد ربانی چنین
 سهل و آسان که سلاطین نافذ فرمان گرفته اند نیست و در خلقت هر یک
 از ادنی مخلوقات خالق لم یزلی بسا تواید که بر ما پوشیده اند مندرج تحت
 حفظ و دعوت او جل عظمت بر سلاطین عظام که بر رؤس بندگان نمونند
 الهی اند از اهمیت همت و واجب و اجبات و کلام وحی نظام کلام مسئول
 عن عیثیه اگر چه در حق هر یک از افراد انسانی شامل لیکن در حقیقت و نفس
 در شان این طبقه نازل شده است و این اوضاع جنگ بخوس که مذکور شد
 از صف آرائی لیسین بآن وضع مخصوص مطرز توب اندازی از مقوله مثال
 نوشته شده است ناظران خورده بگیرند بهر جا هر قسم که مناسب وقت باشد

کنند و هر روزه قسمی تازه طرح جنگ اندازند که امروز را با دیروز مشابهتی نباشد
 و زمان جنگ و میدان و کم و زیاد دشمن و آمدن او را ملاحظه نمایند و گاه
 که همه یکصف شوند نمی خالی نمایند و نمی بگریند و در جایی بنوبه ارباب
 خالی کنند و در جایی سه طرف و دشمن سه صف بنزند و هر سه صف بتقدم
 و تاخیر بقدمه یا ربع نیز از آن می نمایند و گاه باشد که جمع شوند و چهار اطراف
 زنند یا دو صف شوند و یک صف از آن خالی کنند یا سه صف شوند که صف
 دومی بعد از خالی کردن خود در صف دومی که از میان هر دو کس کولی آنجا
 میگذرد و از نو نیزین ابتدا تا صفت سوی نیز خالی کنند انگاه راست شوند
 و خود نیزین را زنند و این دو قسم آخری از همه بکین ترانچه با دقیقه و یک
 ثانیه نسبت که کولی نیزین و بجهت فرار و گریختن نیزین طور با دارند و اقسام
 بسیار می در طریقه صف آرا می هست که ذکرشان بموجب اطلب است
 در زمان مشغله و شوارست یو قلون و از هر جایی بگری جلوه نمایند
 احوال امریکا کرد و گریختن از آن تقریبی گذشت بدینگونه است عالمی
 است مثل این عالم مشتمل بر اقالیم و بلدان عظیم و بحار و جبال همیشه
 هولناک و فرکیان اقالیم آنرا صد کرده اند مثل این عالم اندکی کوچک
 تراست و در آن از طبقات نام نمید و سیاه و همه محروق از پیشینگی

در ذکر امریکایی
 ارض جدید

بیشتری از سکنه آن مردان را ریش و سبیل و بر اندام دیگر موی نیست
 بجز مژگان و ابرو و موی سس و اگر بندرت یکی را ریش یا سبیل باشد بغایت
 کم و سفید و نرم و موی سر زنان و مردان سفید است و از ابتدا سفید بر آید
 و هر چه سفید تر باشد باعث زیادتی حسن و اندام موی میسگون و سیاه
 را کم و در آلات حرب بجز تیر و کمان که در پیکان خارهای ماهیان
 نصب میسگردند چیزی دیگر نبود و از معادن جواهر و طلا را واقف بودند
 و از سایر فلزات اطلاعی نداشتند مرد و مرکب را یک جانور و چهار را جانور
 آبی آتش فشان پنداشتند بشری که گذشت سباع درنده و حیوانات
 چهار پا از فیل و شتر و گاو و گوسفند و گربه و جانوران موزی مثل مار
 و عقرب وجود نداشت و تا حال هم جانوران موزی مانند فاعی و عقارب نیست
 و در اکثری از فرنگ هم معدوم اند و از آفرینش و خلقت عالم و پرستش
 کرد کار ذکر میگویند نشان نیامده بود بندرت بعضی صسم و برخی آفتاب
 راستایش نمودند و در رسم نوشتن بدین نحو بود که بر برگ درختان
 پرهای رنگین از مرغان را بصمغی بیچسپانیدند و از پوست مرغان که با پر باشند
 پوستین و رخت همگی بود و مردان و زنان بنهارها و جنگلهای و خانههای کبری
 و سایه درختان بسربسبند و پادشاه را علامتی بود که مردم بان میشناختند

طریقه نوشتن

مردم امریکا

مداد او معالجه را نمیدانستند و عقد و نکاح بجرکاتی چند که در آنوقت بعمل می آوردند
 رواج داشت زراعت کندم و سایر حبوبات که بچوب زمین را شخم می کردند
 بود و حبوبات را بودا و او با گوشت مرغان شکاری میخوردند و ماهی را نیز
 برشته و پخته مصرف میسازیدند فرق فرنگ که مسلط شدند سلطانین هر یک
 شریک از مملکت خویش بلکی که در تصرف او بود خانه کوچ از حکما و مزارعین و ارباب
 صنایع فرستادند از اختلاط و امتزاج فرنگیان براه رسم معیشت و نیادار
 و طریقه زندگی و آداب سپاهگیری آشتا شدند و بدین عیسوی درآمدند
 و حال دم از استقلال میزنند و خود را از جمیع فرق فرنگ در سلیقه و جنگ
 بهتر میدانند و جهازات جنگی و سپاه بجدند مردانند از هر دیار و هر سلطنت
 که جمعی بجهت تربیت مردم امریکارفته بودند بعد از چندی همه سلطانین خود باقی
 شده رایت خود سری افراشتند مگر انگلیسیه که تاسی سال قبل ازین تاریخ
 پادشاه انگلستان بودند ایشان نیز سی سال پیش از این بنی و زریده
 از دادن خراج سر باز نداشتند پادشاه جهازات جنگی بسر کرد و مردان کار
 به تنبیه ایشان فرستاد و از آنها بجز صغیر نوب و تفنگ جوانی نشنیدند
 بسوه آمده صلح نمودند بدین نحو که با ما دوست باشید و در شاد باری نمانید
 آنها نیز قبول نمودند و جهازات ایشان با طرف عالم بسفر رود و از اجناس

و از اجناس همه جا بملک خود برند حیوانات چهارپای بسیاری از فرنگ
 کشیدند و درختان میوه و از ترتیب کردند و خود میوه جات بسیاری دارند
 که در سایر ممالک نیست با اینکه در اکثری از اقالیم امریکای جنوبی فرنگیان
 صاحب دستکاه و فرمان فرما هستند باز بسیاری از آن مملکت بحالت
 اصلی افتاده است که بدست مردم قدیم آن نواح است و بلاد عظیمه و عمارت
 عالیه در تمام آن فرور و بوم رواج یافته معادن همگی در هر یک از اقالیم بلکه
 در اکثری از بلدان یافته شدند از همه برارند و باطراف عالم فرستند و درین
 جزو زمان رونق آن ربع از ربع شمالی براتب بیشتر و آبادی و وفور نعمت
 و انتظام سلطنت افزون ازین عالم و زیاد تر است در تواریخ و کتبی که از
 از قدیم دارند ابتدای خلقت عالم را ازل الازل و انتهای آنرا ابد الابد
 نوشته اند و باین آدم خلیفه الله قائل نمید، عالم را قدیم و پند و ذکر آدم
 صفی بکوشش احدی نیامده و در هیچ کتابی از کتب ایشان مذکور نیست و با اینکه
 مانند هندوستان او را با سمی دیگر خوانند اجساد مردگان را در و خمها نکه
 میداشند و این عادت از ایشان یا از یونانیان بفرنگ سرایت نمود و نگه داشتن موتی بحال
 بود و غنی بردگان میزدند تا از پوسیدن و از هم پاشیدن مصون مانند
 و نگه دارند و نیست مومیائی آدم که در اسنند و افواه عوام مشهور است و عمارت هرمان مصر

در حوالی هیرمان که عمارت مشهور در نواح مصر و از غایت اشتهار بے نیاز
 از بیان است و ابتدا سے بنای آن در کتب بیچک از فرق اعم نیست
 و خمهای یونانیان بسیار است در طیفانی رود نیل که آن اماکن را آب گیرد
 بندرت بعضی از اجسام موتی بر روی آب آیند اعراب آن نواح گیرند و
 بقیمت اعلا فروشدند نزدیکی از مسلمان هندی که بآن نواح رفته بود دستی
 با ساعد و همه پنجه ها دیدم که گوشت درک و پی و ناخن همه بحالت اصلی باقی
 بودند مگر رنگ که بغایت سیاه بود مثل مومیایی سعدنی و باین سبب
 حکمای حال فرنگستان بناگذاشته اند که موتی را در شراب یا در عراق
 نگاه دارند شیشهای بزرگ سازند و مرده را بر آن ایستاده گذارند و
 بجز سرد و چشمان آن که ضایع شوند و بحالت اصلی نماند باقی تمام اعضا و
 بدن و رخسار و موها بحال خود باقی میمانند و دهن آن شیشها را باز از شیشه
 گیرند تا هوا در آن نفوذ نکند و هر گاه خواهند که آنها را زیارت کنند از بیرون
 شیشه بپزند و آن خاصیت مومیایی که در امورات یونانیان بود در اینها نیست
 و در بنام چند کلمه از احوال هیرمان نکاشتن مستحسن نمود تا نکرندگان را در کلام
 انتظاری نماند مگر چنین در غلو و رفعت آن محکم بنامبالغه بسیاری کرده اند
 و گویند در عالم عمارتی از آن عالی تر نیست و از آن مرد هندی که شخص و انانی بود

بود شنیدم که میگفت من بران صحو و نمودم تا دو پاس مشترک بی مانده بجای
 بنشینم همواری بالا میرفتم تا برآمدم و هوا بجای سرد و تند می وزید
 که بیم افتادن بود و بلرزه برآمدم و آدمیان و حیواناتی که پائین بودند
 بنظر درونی آمدند از دور بین معمولی که با خود داشتیم دیدم مانند کرمهای سبز
 متحرک مشاهده میشدند اما وسعت و عرض و طول آنرا چندان ذکر نسکر و گنبد
 معمولی بزرگی میگفت و بعضی از علما و چند کس از مومنین را رای اینست که
 آن از بناهای حضرت یوسف است که بجهت ضبط غلات در آن سموات
 قحط بآن حوالی بنا نهاد و مولانا محمد باقر مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار نیز
 چنین بیان فرموده است و در بعضی احادیث است که می الهس مان
 والنترفی السرطان و از این حدیث چنان مستنبط میگردد که اول بنای
 آن بر کسی معلوم نیست چه از نسرد سرطان تا این زمان آنقدر قرون
 بشمار و دهور بسیار منقضی شده است که حدوم آن اعوام را اعلام الغیوب
 و اناست و بس اینکه اکثری از مومنین بر آنند بلکه متفق علیه ایشان است
 که ابتدای آن معلوم نیست این حدیث مؤید قول ایشانست و اند اعلام هر حال
 از غرایب انبیه عالم و بان رفعت و بلندی کتر عمارتی یافت شود بحیث
 ضبط غلات که مولانا علیه الرحمه نگاشته است بعید نیاید چه بر تقدیر بلکه معلوم

از فله پاک کرده کرده و بیکروزه مصر را کفایت نکند دیگر از جمله
 سلاطین باشوکت در یورپ سلطنت الیمان است پادشاه فسه جا
 و سلطانی صاحب دستگاہ است گویند از خاندان چنگیز خان و از آن
 روز تا حال سلطنت در این دو دمان باقیست با استقلال و نفاذ فرمان
 حکمرانی کند و در سالف زمان به نیابت با پاک شرح آن گذشت مفتخر
 بود و آن عزت تا حال بر او باقیست سلاطین فرنگ همه بیدیه بزرگی و
 عزت او را بیند و در مجلسی که جمعیت سلاطین منعقد کرد همه از موضع
 نشیند و دوازده سلطنت عظمی که در فرنگستان هست هر یک از آن شاهان
 ذی جا و در آن سرکار خدمتی است از آن جمله پادشاه انگلستان است
 که در مجالس بزم شراب دهد و دیگران را خدمات دیگر است اگر اجتماع همه
 اینها دست دهد هر کس بخدمتی که دارد قیام نماید و کس خود نداند و در
 هنگام از هر یک و کیلی بیاید سر سلطنت مقرر است که و کیلی هر کس
 بخدمتی که موکل او دارد مشغول است و بجهت هر یک از او کلا از آن سرکار
 سیورغال بنام موکل ایشان معین است که در آن ده و انقدر ملک او فرمان
 فرما و مختار است و مملکت او در طول سیصد کرده و در عرض دو سیت کرده است
 و از سلطنتش وینیه از بلا و محموره مشهوره عالم مشغون بنفایس و اقمشه

واقمشه رگران بهاء و مملو به نعمتهای دنیا است و مردم آن شهر اغلب فاضل
 تحریر و حکیم بی نظیر اند و مملکتی دیگر است در یورپ انگلیز می نامند که از دار السلطنه
 مسافتی بعیده دارد و یکصد و پنجاه کرده طول هفتاد کرده عرض است آن
 نیز در تصرف آن پادشاه و مدام یکی از قبل او در آنجا فرمان فرماست و
 ارض جدید نیز مملکت بسیاری دارد از قتل نفس بغایت محترز و عدت
 افواج رکابی او که پیوسته همیا و آماده حاضر رکاب اند یکصد هزار سوار
 و پیاده میسرند چهارات جنگی نیز بقدر ضرورت دارد دیگر از سلاطین
 با همکین پادشاه مملکت اسپن است که با سپینوله اشتها دارد پادشاهی
 سعادت بناوه فرمانفرمائی بالا ^{بروزن جلیان ۱۲} تفراد است طول مملکت او سیصد و پنجاه کرده
 و عرض آن دولیت پنجاه است و از مضافات مملکت او ست طک
 پنلِس که آن نیز یکصد و چهل کرده طول و یکصد کرده عرض دارد و یکی از
 اولاد پادشاه همیشه در آنجا نایب و قائم مقام است و مملکت او در امریکا
 جنوبی از جمیع سلاطین بیشتر است چه اول کسی که بران دیار رسید حکیم
 سابق الذکر بود که از جانب او رفت و هفتاد هزار سوار و پیاده و فوج رکابی
 دارد و در ارض جدید لشکریان او بسیار و چهارات جنگی او افزون از شمار است
 و خاصه آن سرکار است که جمعی از زرگران در سرکارشاهی نو کراند

سلطنت اسپین

قسمی از کیمیا که خاصه
فرعیان اسپین است

عمارات علیحدّه بجهت ایشان معین است واحدی نزد ایشان رفت و آمد
ندارد و ایشان نیز بر نیاید حجاب و در بانان غلاط بر ابواب خانها معین است
که نگذارند کسی داخل شود و طلائی که بهرستی باشد با علی درجه شکوفی رسانند
بدون اینکه چیزی از وزن آن کاسته کرده و عمده آن کار زمان و اولاً
آنجماعت اند دیکر جماعت بر نکال که بر تکش اشتها ر دارند ملکی
محقق و سلطنتی پست تر از دیگران دارند و اول کسیکه بنده و ستان
رسید و بر اکثری از بنا و آن استیلا یافت ایشان بودند تا نحو که گذشت
عالمگیر با ستعانت و امداد اعلیایه دفع ایشان نمود و از آنوقت تا حال
خانوار بسیاری از آنها در تمام قلمرو هند باقی است همگی سیه قام و ذلیل و
کنام و در عدا و رعایا و در زمره هندیان و علوم اند دیکر ملک
دین مرگ که بدین شهر مشهور است سلطنتی ضعیف که بنای آن بشور است
و مملکتی کوچک و بقدری هزار سوار و پیاده دارند با هر یک از سلاطین
طریقه مواساة و راه و رسم موافقاة بعمل آورند و با وجود حقارت مملکت
و ضعف سلطنت با سبابی که ذکرشان گذشت سلطنت از ایشان
منتزع نکرده و بحال خود باقی باشند دیکر مملکت بولاند و در سلطنت
آنها در سانا مند شهر و وسیع و معمور و در خوش آب و هوا
بر وزن فرساده

و سوانی ممتاز و مشهور و طول و عرض آن مملکت سیصد و پنجاه کرده است
 سلاطین آذربایجان تقری که خواهد آمد همه با خلاق و نیکو نهاد و بار غایا و برایا
 بعد و داد باشند تا طنت آذربایجان نیکو نه است که دوازده کس امرای
 عظام و آذربایجان مہمات و کارها را با انجام رسانند و هر کدام را بقدر
 اندازه از آن مملکت حصه میباشد که در آن مختار و فرمان فرماست
 پادشاه و اجرای امور بایشان مشورت کند اگر رای همگی با راس
 پادشاه موافق است بی تامل آن کار را کنند و اگر اختلاف در آرا
 بهم رسد اگر آن دوازده کس بکلیت و پادشاه بکلیت باشد آنچه آنها
 گویند عمل آید و اگر رای یکی از آنها با پادشاه موافق است آن رای را اندیشند
 و دیگران اطاعت کنند و امر سلطنت بدینگونه است که هرگاه پادشاه
 در گذرد نامی سلاطین و ترک میر یک یکی از اولاد خود را غیر از آنکه ولی عهد
 است که پس در گذر باشد تجلی تمام و احتشامی مالا کلام بآذربایجان فرستند
 بعد از رسیدن همگی شاهزادگان اطراف امر را کلام را که خواهند و بجای
 خود مناسب دانند سلطنت بردارند و باقی شاهزادگان باورثه و
 اتباع شاه مشرفی بلکه خویش برند و فواج رکابی آن مملکت بیکصد و
 هشتاد هزار سوار و پیاده میرسد و بکن جماعت و کنند پس که دلند نیز گویند
 بروزن که کبیس ۱۲

طرف سلطنت پولاته

اگر چه مملکت این جماعت از مدکو حکمتر اما خطشان از دولت و ثروت و مکننت
 از سایر فرق بیشتر است اعلاظم و ادالی خواص و عوام همه تاجر مشبه و بان
 بر فرق دیگر افتخار کنند و از سلطنت آن مملکت شهری است بغایت معمور
 و با صفا و با سلوئی ریاستها بنا داده اند و خانهها را همه قرینه یکدیگر ساخته اند
 بحیثیتی که یکی مدگیری اتصال ندارد و از هر دروازه که شخص لشکر در آید است
 تا دروازه دیگر رود و کوچیه و بازار بجدی وسیع اند که در تمام شهر بزرگ
 نهادهای عظیم جاریست و وسعت آن آنها را بنیاید ایست که در هر یک جهات
 بزرگ در آید و بر در خانه صاحبان ایستند و بر دو طرف آنها
 درختان میوه دار مقابل یکدیگر غرس کرده اند که در تمامی آن شهر سایه
 اند و فرنگیان بوسعت و صنایع آن شهر مباهله نمایند که شخص هر قدر اندو
 کین و غمناک باشد در آن شهر در آید همه آن غموم او را فراموشی بخندد و به
 و طرب آید و چون مملکت بر ساحل بحر دریستی واقع شده است و بسبب
 مد و جزر اغلب خرابی بعضی از آن دیار میرسد بر یکطرف مملکت مدو حکم
 اساس بناها داده اند که از غرایب ابله روزگار و از آن حکم تر بنای
 در کل جهان نیست سدی سپهر بویذ که فغتش خورشید را کلاه از سر بر آید
 و نسطایر را مرغ روح از نفس بدن پرواز نماید تا سخ شایردان قیصری

و در مملکت
 ولندیس

و شوشتر و برهمزن و استان سدکنند است طول آن هفتاد و پنج کروز
 و عرض نیم کرده و ارتفاع یکصد و بیست و شش پایی بنیاد آن را از لوره بشیرتر کرده
 و سنگ و سرب آهنی خوب ساخته اند و همین نسج با آن آورده اند
 بنمایان معماران را بر بالای آن جای دادند که از آن غافل نشوند بنا
 سلطنت بدین نحو است که مملکت را بهفت قسمت منقسم کرده اند رعایا
 هر حصه هر سال از جانب خود یکی یا دو کیل کنند که بدار السلطنه رود و کارهای
 پردازد و تا آن هفت کس بکرایه نیندیشند امری اجرا نکرد و دریا و بر
 یکسال و کالت بر کسی نماند شکر بیان کمتر و چهارات جنگی بسیار دارند
 دیگر جماعت روسی اند که باروسیه شهر است مملکت روس اعظم
 ممالک ریح شمالی و در عالم بادشاهی نیست که در بسط مملکت با او برابری
 نماید ملک او چهارم حصه ریح شمالی است که در است تاتار و قفقاز و قزاقان
 بسبب سردی بسیار پیشتری از مملکت ایران و عدت مردم فلور و دریا و
 از سه چهار کرد و آدم نیست سجان قنار و مقتدر ملک چین که پنجم حصه عالم
 در آن مخلوق سی و پنج کرد است و ملک روس که چهارم حصه است چهار
 کرد است هفتاد و سال قبل ازین اروسیه مردمان جنگلی و از قبیل
 حشرات الارض بود پیر نام پادشاهی که با پادشاه هفتار نام و پادشاه

طریق سلطنت
 دلندیز

معاصر بود و با چند کس از مخصوصان از ملک خود برآمد به بیت سال کجایش
 در اطراف عالم خاصه در یورپ سیاحت نمود و در هر جا مرجه پسندیده دید
 و اگر رفت حتی در امر چهار سازی مدتها نزد استادان آن کار مزدور ماند
 تا بگویند تعلیم یافت و ملک خود خورد نمود و هندستان بر دست و صنایع آن
 مهارت پیشه از اطراف فرنگ نزد خود طلب داشت و بدین معنی ریاست
 و انتظام ملک تمت کجاست و در سلطنت و در نهایت عظمت و وسعت بنا نهاد
 و با هم خود موسوم ساخت که عالیایه بزرگ شتهار دار و بعضی شهرت
 و بنای سلطنت را یافتند ایران بقا و امر گذاشت و در آداب لشکریان و فن
 سپاهگیری کرده از فرنگیان داشت بعد از تیر باد شاه سلاطین دیگر از
 قتل نفس اعم از کناه کار یا بیگناه بغایت بر سر گشتند و واجب القتل را بعض
 جزایرید آب و هوا که بحر سیاح درنده ذی روحی دیگر نیست روان سازند
 و کسی که بیکلی از آن جزایر رفت بر کشتن او محالست چه در راه چشمان او را بشند
 و بیشتر شب راه روند و کشتی که بر آن کناه بکار را با آن جزیره مانند با پس آورند
 و در آن جزیره سه ماه روز است و سه ماه شب و آفتاب حوی گردد و این
 هنگام ملک او در رونق و وفور ناز و نعمت فراهم آمدن حکما و دانشمندان
 از سایر ممالک فرنگ ممتاز است و افواج رکابی او بقدر چهار صد پانصد هزار سوار

سوار و پیاوه است و از لرزگی و تانار و تسلماق اگر همی عظیم دست
از المچاری لشکری بجز و مرفه هم آورد و عظمت و شوکتی که اکنون آن
فرقه دارند بیک از فرق نصاری را نیست و سلاطین قزق از استقلال
و شوکت او در هیچ و تاب و پیوسته از خوف او در لجه اضطراب اند گویند
اگر سلاطین قزق مانع باد شاه اروم نبودند تا حال تمامی ملک عثمانی
از اسلامبول و غیره تسخیر کرده بود و در مذسب خالی از تعصب ننید بعدت
و شوکت خود معزور و در صورت مقدور از دست اندازی ملک همزور
و دور از خود بقصور راضی نشوند بیست سال قبل ازین که بادشاه
کشورستان محمد شاه قاجار بقصد تنبیه کفره کربستان از زمان سلاطین
صفویه رایت خود سری افزاشته و شتند بان سمت شقه کشا گردید کربستان
بجنگ پیش آمدند و در حمله اول شهرم گشته بقلع مینه تقلیس که مقرر رایت
ایشانست محض شدند سلاطین فریباشیه را که در شیح قلاع خاصیت ماه
نود فتح و ظفر پیوسته در جلو میباشید بیورشش آن قلعه آسمان پیوند را معنی
و خلقی کثیر عرض تیغ آبدار و بقدر هشتم و هزار از صفار و کبار بقید اسار گرفتند
شدند و در ایران دست بدست بعضی خرید و فروش در آمدند چند کس
ولایه ایشان فرار و با تمنا و مذسب بار و سیه پناه بر وند شاه خود شد کلاه

جنگ محمد شاه قاجار
بار و سیه

ایشان را مورد عافیت داشتند مطهر خاطر نمود باین بهانه هوس
تسخیر ایران از گریبان غم او سرزده خیالهای خام بختن گرفت و مکتوبی
به پادشاه برخاست که ولات کرج پناه باین دولت خدا داد آورده اند ما
اموالی که از ایشان بعبادت برده اند با تمامی اسرار و نمائید با حاکم سلطان
را آماده شدند پادشاه در جواب او نوشت که اگر چه آن خورشید کلاه به
سبازت رومیان دلیر و برو به بازی بصفاف آن فرقه شیر گریز لیکن
غافل ازین نباشند که بیت گریه شیر است در گرفتن موش ملک موش
است در صفای پلنگ غازیان قزلباش و دلیران ایران را قیاس
و میان نمودن خیال دور از کار و نوشته خوابیده را بیدار کردن است سر
بیا و مسان نیارند و خود را مورد طعن عالم ندانند و القدر را که بدینال مرغ بر
شکست و صید از دام بسته خود و عثمان غنیمت بان سرزمین و آن مملکت
را لکه کوب سم ستوران کین بد داشته ایم غنیمت شمارند و کرجیان از کسین
نعمایای این سه کار و کوشمال ایشان مطمح نظر معدلت آثار بود و عمل آمد و
امر این فرقه و خیابان خود و شکر بیان خویش را سبیل نگردانند و مکتوب
که با و رسید بقرار گشته چهل هزار کس از مردان کار از مووه بسر کردگی جدید کس
از نوکیان و ولایه کرجیان بصوب دارالسیف ایران لدر راه در بند با توب

بانوبخانه و پیاده کان قدر انداز فرنگی نثر او از خشکی و چهارزان لشرح و بسطی
 که گذشت کسبیل نمود و پادشاه که در انتظار برهمزدن معاهده از آن طرف
 چشم در راه بود و روزی چنین را بدعا از درگاه الهی مسألت مینمود و بجز و اخبار
 و منہیان که این خبر را با در رسانیدند فرمانی بصندوق خان شقاقی که در پیوسته
 یکانه روز کار بود و غرض در یافت که جماعت اردوسیه قدم از حد خود فراتر
 گذاشته و چون صید اجل گرفته کعب صید را چون اجل آید سوی صیاورد
 بیای خود بدام آمده اند سر راه برایشان گیرند و کلی از نده نگذارند و محض صاف
 خان حسب الحکم باد و از ده هزار سوار جرار اراغلی که در ~~...~~ چون شیر بیان
 و رعد خروشان با استقبال آن فرقه اجل گرفته رفته تلافی فستین دست و
 نخست توب جان فرنگی راده دست و بازوی سروری بازیده ماند از دست
 توبهانی صف شکن و غمبارهای مردان مبادرت نمودند شیر مردان توبه
 در ابتدا از آن کوه آتش مانند شیر رم کرده قدری پس نشستند بکلم سردار فوجی
 زبورک جان مرغ مهابت و تفنگچیان بپنک سلابت بر فرار کوهی که بان
 جماعت مشرف بود بر آمدند و توبه جان را هدف تیر بلا ساختند سردار و
 جمعی را مامور بپوشش و بر آمدن بر فراز انکوه امر نمود جدا شدن آن جماعت
 از لشکر بیان بر توبخانه پوشش آوردن عازبان با هم اتفاق افتاد و تشنه

ایشان را متصرف شدند تو چاره که تصرف غازیان در آمدن و تغلبت بسیار بود
فرنگی هم برآمدند و رو به سمت بناوند صادق خان از راه حرم راه را رسیدند
داشته بود در آن میدان و به طرف که فرار نمودند غازیان تیغ ایشان
بناوه گذشتند که اعدای زنده برآید و الحق در آن معرکه جماعت قتل باشد
و آدمی و مرداگنی و او را فوسوس و صد هزار دروغ که در سلطنت آن کشور انتظام
نیست اگر امر ریاست در آن قطعه زمین منظم کرد با و شاه قتل باشد بر کل سلاطین
جهان فایز آید و احد را مجال برابری با او نماند چنانکه در عهد کیانیان تمام
سلاطین از مایه احسان ایشان نواله خوار و همگی مطیع و باج گزار بوده اند
از یکی از رؤسای پوشمند انگلیسی شنیدم که میگفت کسی که سلطنت ایران
بر او مسلم گردید و اولیافت پادشاهت کل روی زمین هم رسد اگر کند
قصور محبت اوست و دیگر ریاسات جزو در فرنگ بسیار است که بزرگانها
فایده نیست و المقدار هم که قلم سیه تاب در نیم حله تکا بونوده شکفت
و انبساط ناظران منظور بود و یا مگر یکی از سلاطین پوشمند و آیندگان باختر
پیوند بدقت و سزا مگرد و کووه انتظام و استحکام سلطنت و امور
دشمن و تدبیر مدن را بر و دارند بیت می طراز و همه لعبت قلم نادره هیچ
بایدی که فتد مکتب از بنیانی - پیر اندیشه بصد همیشه حکرمی کاو و - بوکه

بوکه روزی بکف آرد و کهر مکتانی بفا و حذ ما صفا و دیم ما کدیر
 در فرا گرفتن عادات نیکو و اخذ حالات پسندیده کوشش شنوا و الفصاف روز
 سلاطین دین پرور و اعظم و ذوالقدر باد فضل در طبعین مرغ
 بیده نال بیان در نقش ظلماتی هند و ستان مورخین
 اسلام انملکت را به هند بن حام بن نوح نسبت دهند و سلسله انساب را
 با دم صفی اندر رسانند گویند حام انملکت را با او که اکبر اول او شش بود بخشید
 و از او سه پسر بهم رسید از ایشان کثرت پیدا آمد که اطراف مملکت را فرو
 گرفتند و هند را از چهار اقلیم عرفی مناسبست جهات اربعه منقسم ساخت
 یکی را بجهت خود منظور داشت و سه تائی دیگر را به سرزند و گذاشت بنک
 و سند و دکن و هر یک بنام او شهرت یافت و اینکه درین زمانه هند
 و هندوستان بشمار دارد و تغلیبا نامیده اند و هندیان هر یک را بنامی که دارند
 گویند و دکن را هند و دکن خوانند و هر کدام ازین چهار را بچند قسمت مختلف
 تقسیم کرده اند و هر قسمی را صوبه نام نهاده اند باضافه اسمی که مخصوص آن است
 و صوبجات هر حصه را باضافه اسم آن گویند بدین تفصیل تسلیم شد و آن
 مشتمل است بر هشت صوبه اول صوبه دکنی که از بلدان عظیمه است شاه جهان
 آباد و دار السلطنه سلاطین بایرید و آن شهر را نیز مجازا دکنی گویند و دوم اکرة -

تقسیم کشور هند
 با اقلیم و صوبجات

بروزن که سه

که در آنست اکبر آباد از بناهای کهن همایون سوم احمدیه که شهر حی نکر مقر ریاست
را مان لواج پوتیه از بلدان مشهوره آنست چهارم مالوه که دار الحکومت آن
شهر اخین است پنجم خاندیس که در آنست شهر برهان پور ششم آدوه
که از بلدان عظیمه آنست شهر لکنو هفتم سیراک که در آنست اله آباد و بنا بر
دسرو و از بلدان عظیمه مشهوره اند هشتم نجات که شهر لاهور
که از جمله بلاد عظیمه است در آنست و اما اقلیم سند مشتمل است بر سه صوبه
تته و متان و کرات که در سر یک بلدان عظیمه است و اما اقلیم بنک آن
نیز سه صوبه است اول بنگال که در آنست کلکته مقر ریاست انگلیسیه
دوم اوره که از شهرهای مشهور آن گنگ است سوم بهار که در آنست
عظیم آباد و اما اقلیم وکن آن مشتمل است بر شش صوبه اول احمد آباد که شهر
بیدر در آنست دوم برار سوم حالور که در آنست اورنگ آباد چهارم
ولوکر که در آنست شهر دولت آباد و پنجم مقر ریاست جماعت مریشه پنجم
بنگال که از بلدان عظیمه آنست حیدرآباد مقر ریاست قطب شاهی و آصفجاه
نظام الملک که از امرای محمدشاهی و ذکر او در تاریخ نادری مسطور است
ششم احمد نگر و مملکت کابل و کشمیر را مورخین هندوستان از مضافات
ان مملکت دانند و در عهد او صوبه جات شمارند و هندوان در باب خلقت

خلقت عالم و آفرینش اقوال بسیار است آنچه بر اسم و علمای این فرقه بجا
 معتبر دانند اقوال حکیم و ابوشکر مولف کلیده و دوسنه و آن کتابی است
 مشهور که در عهد خسرو عادل انوشیروان از هندی یغاری و در عهد براکمه
 بر بی ترجمه شد مشتمل بر نصاب و مواعظ بسیار و کار نامحبات بشماره است
 که همه طبقات امام خاصه ملوک را بکار آید عبارت را بطریق افسانه از زبان
 جانوران بیان کند تا شنوندگان را ملال بهم نرسد و بر غایت ذکا گیرند و اقوال
 حکیم بسیار و انا حکیم باینست مصنف همان است معنی کتاب بزرگ که در
 سجده پُرپ یعنی باب و خاتم متضمن یکصد هزار اشلوک ^{بروزن گذر صارت} با تمام رسانند
 اشلوک مقداری از کلام است بقدر بیت متوسط عرب از آن جمله چهار هزار
 بیت ^{بروزن اسلوب} ان قصص اخبار و نو و شش هزار بیت نصاب و احکام است
 فاضل بحر شیخ فیضی و کنی حکیم کبریا و شاه آزا یغاری ترجمه نمود از
 عقاید آن حکیم است در آن کتاب که نفی آسمانها و آدم ابو البشر کند و بسیار
 قدیم و نامتناهی داند و گوید که حضرت باری عز اسمه عالم را خلق نمود و انتظام
 آزا یا کتاب و سبعة سیاره و بر قبا که ذکر او خواهد آمد و گذاشت و خود در
 ملا، اعلا محقق گردید گا کاهی و را و قاتی که آید بصورت بعض حیوانات بجهت
 مصالح عباد و فرو و آید و خود را ظاهر سازد و بیشتر بصورت گاو بر آید و ثابت آرد

اقوال حکمای هند در
 آفرینش و خلقت عالم

عمر دنیا با اعتقاد
هنود

صلی و مقدمین دانند که از نیکو کاریها که در دنیا داشته اند بعد از وفات نورا
و بدرجه بلند رسیده اند تا مردمان بدانند که نیکو کاران را این درجه است و
مدار عالم را چنین معتقد است که منی است بر چهار دوره است حک و
و ترتیباً حک و و ایر حک و کل حک حک بحیم و کاف فارسی بروی
بروزن دروغا ^{بروزن شاکر} ^{بروزن من} ^{بروزن} حک است که است هفده لک و بیست
و هشت هزار سال امتداد باید و در آن اوضاع آدمیان همه بر صلاح
و سداد و راستی و درستی و نیکو کاری عبادت گذرانند و امری که منافی
رضای خالق باشد از احدی سرزنند و امتداد زمان دوره دوم که ترتیباً
دوازده لک و نود و شش هزار سال است در آن اوضاع مردم سه ربع
ایشان بر راستی و درستی و یک ربع بنا بر راستی و بدکاری باشد و زمان
دوره سوم که دو برابر است هشت لک و شصت و چهار هزار سال و منی از ایشان
بر صلاح و تقوی و نیکی و بیکر عیسیا و فخر گذرانند و ایام دوره چهارم که
کلجک است چهار لک و سی هزار سال است سه ربع مردم آن بدکار و
ناورست و یک ربع بر راستی و درستی باشند و اعمار آدمیان در دوره
صد هزار سال و در دوم ده هزار سال و در سوم یک هزار سال است که در آخر
آن آدم و نوح را داخل کنند و گویند چون ایشان در آخر دوره سوم بوجود آمدند

آمدند مقدار عمر یافتند و در دوره چهارم که صد و بیست سال عمر طبیعی است
 بخوبی که در این زمانه است که تا حال تحریر این رساله که سال ۱۲۱۰ هجری است از
 ابتدای دوره کلجک موافق تاریخی که معمول دارند چهار هزار و هشتصد و
 پنجاه سال منقضی شده است و چون این دوره تمام شود انقلابی عظیم در زمان
 بیدار آید و مخلوقات همه فنا شوند و باز نویت است چک رسد فانی عالمیان
 و شروع آن دوره را بیفایده دانستند و محض بر قدر فرض شود همین چهار
 دوره اند که یکی با تمام رسد و دیگری آید آخری ندارد و بجائی منتهی نکرد و عجب
 و معاد و لوازم آنرا از حساب و کتاب و بیشتر و دوزخ انکار نماید و گوید که
 ثواب و عقاب بر روزگار هر یک از بندگان نیکو کار و گناه کار در این عالم
 عاید گردد و تناسخی مذموب و بخلوں غلوی عظیم دارد و تمامی طبقات اینفرقه
 قائل به تناسخ اند که اگر آدمی صالح و پیر منیر کار است بعد از مردن روح او با سما
 رود و یکی از ثوابت شود یا در دنیا بقالب سلاطین در ایام در آید و اگر
 بدکار است بجه حیوانات یا مردم ادانی حلول کنند و در بار سباعتی
 ایشان این است که در ابتدا خلقت خدا یکانه او را پیر و مادر بخردنهای خلق
 نمود و از سر او بر همه و فصلی گرام و از ریشه اش سلاطین و وزیر اعظام و از دست او
 رباب حرفه و صنایع و از پای او مردمان اسافل و صاحبان مکاسب خبیثه را آفریدیم

عمر او
 احوال بر مباد

و عمر او را بجهت نظام عالم در از کرد و آید بدینگونه که یکصد سال عمر اوست
 سینه و شصت روز که طول هر روز از آن روزها چهل و سه لک و بیست هزار
 سال شمسی است موافق چهار دوزخ که گذشت گویند از ابتدا خلقت
 عالم تا این زمان بیست و یک برینا باین عمر گذشته اند و از عمر این برینا
 حال پنجاه و دو نیم منقضى شده است و شروع بصف آخر پنجاه و یک است
 و کت بیست که با و نسبت دهند مثل بر شصت لک اشوک از آنجمله سی لک
 از آن بجهت نفوس مقدسه از قبیل انبیا و اولیا است و پانزده لک بر آنجمله است
 علوی و چهارده لک بجهت دیوان و جنیان و سایر مخلوقات و یک لک
 با استفاده آدمیان اختصاص دارد و بیدار بعد که چهار کتاب معتبر و نصیب
 بندوان و بر اینها اند ماخذشان کتاب مذکور است که بر مباحث تالیف نمود و
 حکیم سابق الذکر مهابارت را از این چهار کتاب انتخاب کرد و از این
 بیالی که مملکتی است بیست و نوزده راه آنطرف صوبه بهار و عظیم آباد و
 از طرف دیگر اراضی چین اتصال دارد و حکایتی عجیب متضمن خجانت تماشیح
 نقل کنند از مردم اندیوار و مردم عظیم آباد که بمالک یکدیگر بجهت تجارت آمدند
 داشتند و از بعضی انگریزان خبر فیم که سفارت نزد راجه انجارت بودند
 شنیدیم که راجه در چین وفات که آثار موت بخود میداد و اعیان سپاهی و رعایا

در عایار اصل عام دهد و بشکوه کاری وصیت کند و گوید که من از میان میرم
 و در خانه فلان شخص از بطن مسلمان زن باز بود می آیم بیشتر مردم بدانند
 گوید اموال مرا تا وقتیکه بظهور آیم درست متوجه باشید و وصایای من که در
 کند و در گذرد بعد از دو ماه بان زن آثار حمل پیدا آید و بعد از نه ماه پسر آورد
 او را خارج بلد بجهت تربیت فرستند پس رشد که رسید خود تنها از آن صحرا
 برخواست بشهر آید و بجانه خود داخل شود و بهر جا سیر کند مانند کسی که
 در آن خانه مانده باشد کارکن را با اسم طلبد و از ایشان اموال و اسباب
 را مطالبه نماید و علامت هر چیز را گوید اگر راست بقصد منع و سکه و اگر
 دیگر است موافق عطا که دارد همه را بیان سازد مثل شخصی که از سفر آمده
 باشد و خانه خود را موجود است پس بعد از ظهور این همه امارات ظهور
 فرمان فوجانی نشانند و اگر کسی چیزی را از او مخفی دارد خود در آن خانه دور آید و
 بهر جا که گذاشته است بر دارد و بیارند از نقد و حسن قلب نشود و از
 مخفی مانند دانش عالم قصه در آثار مورخین منو است که در آن دوره اول
 احوال مردم منید عبادت و تقوی طلبی میکردند و پادشاه و حکمرانی سلطنتی نبود
 و یکی بدگری پیدا می نمود و یکی بر طبق نشان خالق آسوده و مرفه بودند و
 دوره چهارم بمن که پادشاهی عظیم ایشان بود و بر او آدم ابوالبشر شدند